

استانوس و کثیر روان کرد و آفتاب را بت فتح آیت بعزم ملکانه
 و شب در میان کوده پرتو وصول بر کوتاهیه انداخت شهری
 خوش هوا و جلگه^(۱) دل کشا انواع میوهها در غایت خوبی
 و بسیاری •
 • مصراع •

• بیلاقیهای دلکش با چشمهای جاری •

لاجرم در آنجا مدت یکماه اطناب خیم توفیق و اقامت
 باوتاد نمکن و استقامت در عین سعادت و سلامت استوار
 ماند اهالی آنجا خلعت امان یافته وجوه امانی بمعرفت
 عمال دیوان بحصول پیوست و مبلغی خطیر از اموال نمودنش
 که در کوتاهیه بود و بروزگار دراز اندوخته علاوه آن شد
 رأی صواب نمای در روز بعد از وصول بکوتاهیه امیر شاه ملک
 و عبدالکریم حاجی سیف الدین و از امراء و قوشون عبدالخواجه
 بپیرا و شیخ علی سبلی و شیخ حاجی سگوز و دیگر امثال^(۲)
 و نظایر ایشان را بانوچی از لشکر کشورستان بطرف کراره
 و خواجه ایلی زمن تشاء روان فرمود و چون تمام ممالک روم
 تا بساحل دریای مغرب جولان گاه سپاه خاقان مشرقی مکان
 پشت در عین تسلط و کامرانی و قیصر بافرزند زنده و نه در بند
 سلامت بی گزند هم در آن سلطنت بسایه رعایت و حمایت

(۱) در بعض نسخ بجای - جلگه - (جلگه) است • (۲) در بعض

کتاب بجای - حاجی - (علی) است •

عبید عقبه جلال از عداد جوچینان کریاس ابهت اساس بود
 و بی تکلف و مداهنه نهایت کمال در قدرت و شوکت و استقلال
 مخلوق را همین تصور توان نمود خاطر همایون از توفرا سبب
 بهجت و مسرت پرتوالتفات بر عیش و عشرت انداخت و در
 بزم امانی و شام افراح و شادمانی از حضور شاهزادگان
 کیخسرو فرجام و سروران سپهر احتشام و نوینان بهرام انقام
 برجیس احترام انتظام یافت • • نظم •

- شاه نوران نشین ایران گیر •
- روم تسخیر کرد و قیصر اسیر •
- چون میسر شد آنچه دل می خواست •
- شاه به نشست و بزم عیش آراست •

و از صبح تا رواح اوقات فوز و نجاج از برای استرواح روح
 بشرب راح و نظاره ملاح می گذشت و راستی • • بیت •
 تا بامی و معشوق توان بود بسر • عاقل نکند رای هوای دیگر
 ساقیان ماه رخسار شیوین گفتار باد های تلخ خوشگوار در داده
 و مغنیان خوش آواز نغمه پرد از زبان بهجت و اهتزاز بادای
 این سرود بر کشاده که • • نظم •

زمین خرم ست و زمان شادمان • بفیروز می شاه صاحبقران
 جهان دارد ریادل دادگر • کز و گشت پیدا بگیتی هنر
 خداوند هند و خداوند چین • خداوند توزان و ایران زمین

ازو شاد بادا دل اهل حقی • جهان را بعدلش مزین ورق
 بماناد جاوید در عز و ناز • بکام دل دوستان سرفراز
 در تضاعیف این احوال سپاه فرخنده مال باطراف
 و جوانب تاخت برده چندان اسباب و اموال بدست مراد
 هر یک اغناد که شرح نمی توان داد کسی که اسپه نداشت
 صاحب گله شد و آن را که ما بحتاج ضروری بزحمت می یافت
 انواع نجهلها پدید آمد والله خیر الرازقین و همت پادشاهانه
 اموال و ذخایر ثمور قاش که در آنجا بتحت ضبط و تصرف
 خازنان در آمده بود همه را پرامراء و لشکریان قسمت فرمود •

• بیت •

- چه دینار در بزم پیشش چه خاک •
- ز بخشش ندارد بدل ترس و باک •
- زمانه سراسر بار زنده باد •
- خورد بخت او را فروزنده باد •

تمه داستان امیرزاده محمد سلطان

که بطرف برسارفته بود

چون امیرزاده محمد سلطان بر حسب فرمان بایلغار از
 انکوریه بجانب برساروان شد پنج روز چنان بتعجیل براند که
 با او از سی هزار سوار چهار هزار پیش برساروان رسیدند چون

ماهجه رايت اقبال شاه زاده از افق آن ديار برآمد مسلمان
 حلبي^(۱) پيشتر رسیده بود و از خزاین بدر آنچه از روی دست
 مي توانست برد برداشته بود و روان بدر رفته و از اعيان
 و اهالي مملکت نيز هر کرا قوت و مکنتی بود عيال و اموال
 برگرفته بعضی بکوه کشش^(۲) که بر سا در دامن آن واقع است
 و چندی بساحل دريا گريخته بود فد عساگر گردون مآثر از عقب
 ايشان شتافته همه را در يافتند و غارت کرده در قيد اسار
 آوردند و از جمله شيخ شمس الدين محمد جزري با اکابر بر سا
 مثل سيد بخاري و مولانا شمس الدين فناري و ديگر اشراف
 و موالي بيرون رفته بودند و در صحراء کويه بار رسيدند
 و غارت کرده با پسرش بگرفتند و پيش امير شيخ نورالدين
 بردند و زن و دود ختر قيصر در نيکي شهر بخانه پنهان شده
 بودند و دختر سلطان احمد جلایر که ايلدرم بايزيد او را جهت
 پسر خود مصطفی خواستاري نموده با متعلقان در بر سا مانده
 بود هم اينها و هم آنها بدست سپاه منصور افتادند و گفته شد
 که سلطان احمد و قرا يوحسف ترکمان کدام هنگام از بيم لشکر
 بهرام انتقام گريخته بودند و بروم آمده و سلطان احمد ديگر باره

(۱) در بعض کتاب اکثر جا بجای - حلبي - (حلبي) است .

(۲) در دو کتاب بجای - کشش - (کشيش) بزيادت يا ي حطي

بعد شين معجمه اول ديده شده .

ببنداد رفته بود و قصه او سبق ذکر یافته قرآ یوسف چون سپاه
 ظفر پناه بحوالی قیصریه رسید از برسا گریخته بطرف حله و بر
 عرب رفته بود و چون برسا که تخت گاه روم بود بی منازعی
 و معارضی بدست تحلط و استیلاء بندگان حضرت افغان امیر شیخ
 نورالدین بقلعه درآمد و خزاین ایلدرم بایزید را که مشحون
 بود بنقود و اجناس بی قیاس از زر و نقره و افر و لآبی و جواهر
 و نفایس اقمشه و اثواب فاخر و سایر تضرقات و نجملات از
 هرگونه ذخایر مجموع بتحت تصرف و ضبط در آورد و از
 بتکچیان دیوان اعلیٰ علی سمنانی و سیف الدین تونی به نیت
 محاسبات آن اشتغال می نمودند و بعد از انضباط اموال سر
 کریمه ان الملوک اذا دخلوا قریه افسدوها بظهور
 پیوست و تمام شهر را بمکذسه نهب و تاراج پاک رفته آتش
 افروختند و تر و خشک در هم سوختند چه خانهای ایشان از
 چوب می باشد و چون لشکریان که در عقب مافده بودند
 برسیدند امیرزاده محمد سلطان بصرب ساحل بحر روان شد
 و امیرزاده ابابکر را با ده هزار سوار از طرف دست راست
 بجانب ارتیک فرستاد که از معظمت مدن و امصار دیار
 روم است آب و هوایش مشهور بخوبی و سازگاری مسور
 بحصاری از سنگ تراشیده در غایت بلندی و استواری
 و بردر یک دروازه اش دریاچه ایست که دور آن دروازه

راه است و آبش در نهایت عذوبت است و خوش گواری
 و در نزدیکی بغراسکندر و گذار غلظه و استنبول واقع شده
 و امیرسونجک را با لشکر جرار از طرف دست چپ بصوب
 کائده و دریا کنار روانه ساخت و ایشان آن فواحي و اطراف
 را تاخت کرده تا ساحل بحر بغارتیدند و چون امیرزاده
 ابابکر بارتیک رسید و تا کنسار دریا رانده ساحل را از خون
 دشمنان دریای دیگر ساخت مسلمان حلبی در آنجا بود
 و کثرتی عظیم از جیتاغیان و مخالفان پیش او جمع آمده بودند
 لیکن چون صوت لشکر مظفرلوا که نهنگان دریای هیجا بودند
 دیگر باره بمعاينه بدید دانست که قوت مقاومت با ایشان در وسع
 طاقت مردم روم و سپاه آن بوم هر چند باشند نیست • بیت •
 • دل بدریا کرد و در کشتی نشست •
 • و ز نهیب لشکر سلطان برست •
 و گریز بهنگام را فیروزی دانسته از آب بغار بگذشت و با سریقه
 گریخت و زن و کوچش اسیر سپاه کشور گیر گشتند و چون لشکر
 فیروزی اثر شهر ارتیک را غارت کرده خراب ساختند و تا نیکی چه
 تاخته مخالفان را برافزادند و از تاراج و اسرآن حدود و
 فواحي بهره آختند امیرزاده ابابکر خبر فتح ارتیک با امیرزاده
 محمد سلطان فرستاد و باز نمود که تمام این ولایات بحوزه
 تسخیر و تصرف درآمد و مسلمان حلبی گریخته و از آب گذشته

خود را بهزار حيله بيرون انداخت و شاهزاده در مرفزار
مخاليج نشسته بود چون اين خبر با و رسيد صد مرد گزين را تعيين
فرمود که بشارت فتح ارتيک و کيفيت ساير احوال را بمسامع
استادگان پايه سريرا على رسانند و شفقاري که چون شاهين
دولت همای آيين مرغ اميد را از هوای سعادت شکار کرده
و ببال اقتدار در فضای کامگاری طيران نموده با ديگر تحف
و هدايا در صحبت ايشان ارسال نمود و اميرزاده ابا بکر
نيز آق سلطان را باشفقاري بدرگاه عالم پناه فرستاد و ميان
برسا و کوتاھيه که در مرحله راه است عقبه هست بسيار درخت
طول آن زياده از چهار فرسخ نشابک اشجار بمرتبه که باد
آتش نهاد تا ازان مضایق خلاص يافتني صد ره بخاک افتادی
و آبش از جبين بکشادی و حشری بی شمار از جيتاغيان
غدار پناه بآن بيته برده بودند و چون فرستادگان شاهزاده
به بيته در آمدند جيتاغيان فرصت غنيمت شمرده تيغ انتقام
بر کشيدند و از اطراف و جوانب بر ايشان ريختند الحق جای
آن بود که پای و هم چنان بکنگ دهشت بر آيد که عقل سرگشته
شود و دست جلالت از کار فروماند ليکن از نیروی دولت
قاھره محمد قرمشی بسوری و ابراهيم و احمد و فخرالدين
و محمد قلندرو و خضر با بقيه صد مرد پائی تجلد و ثبات فشرده
دست شجاعت به تير و کمان و شمشير و سنان بردند، با آن گ...

انبوه جذگي كردند كه چشم زمانه دران كوشش مردانه حيران
 بماند *
 * بيت *

بمردانگي آن گروه گزين * روان برکشادند بازوي كين
 به بيگان خون ريز و شمشيرتيز * نمودند بد خواه را رسلخيز
 و چون جيتاغيان رو بگريز نهادند ايشان بتعجيل تمام برانندند
 و در كوتاهيه ديده اميد را از سرمه خاک درگاه عالم پناه
 روشن گردانیده اخبار عرضه داشتند و بيلا كات بگذرانيدند
 و امير شايخ نورالدین از خزاین و دفاین قيصر كه ضبط نموده
 بود طلا و جواهر جدا کرده به شمس الدين المالغي سپرده
 و جمعي مردان كار بدرتة او ساخته بحضرت صاحب قران
 فرستاد و او هم در كوتاهيه بعز بساط بوس استصعاد يافته
 آنها را بمحل عرض رسانيد و اميرزاده محمد سلطان از
 ولايات مخاليج معاودت نموده در برسا نزول فرمود و امير
 زاده ابا بكر با بسي غنائم از ايلغار بازگشته در انجا بموكب
 شاهزاده پيوست و اميرسونجك نيسز ساحل را غارت کرده
 و كانده را ويران ساخته هم در انجا بايشان ملحق شد و امير
 زاده محمد سلطان با لشكر كوچ کرده بعلف زار نيكي شهر كه
 ببرسا متصل است نزول فرمود و اميرزاده ابا بكر با دن و
 رخصت حضرت صاحب قران دختر بزرگ قيصر را بتحت
 نكاح در آورده *

ذکر احوال امیرزاده سلطان حسین و امیر

سلیمان‌شاه که بچپقون رفته بودند

امیرزاده سلطان حسین و امیر سلیمان شاه که با جمعی از امرای نامدار و غلبه تمام از عساکر فیروزی آثار بطرف چرنغار بایلغار شتافته بودند کپک ترکمان را بغارتیدند و آق شهر و قرا حصار را بگرفتند و امیر سلیمان شاه از برای محافظت اهالی آن بلاد در هر موضع داروغائی نصب کرد و چوکس سوچی را در آق شهر بازداشت و بر شهرها مال امانی انداخت و هوالی و اطراف را بتاخت و چقر بلخ و قوم حمید را غارت کردند و چندان اسب و شتر و گوسفند جمع شد که لشکریان از راندن آن عاجز آمدند و شهرمانه و آق سرا نیز بحوزه تسخیر و تصرف درآمد و امیر سلیمان شاه در قونیه به نشست و ازین شهرها نیز وجوه امانی حاصل کرده ضبط نموده و ^(۱)الجهه که لشکریان گرفته بودند بوسم معهود غان بستند و مجموع آن اموال از هاست و ناطق بدرگاه عالم پناه فرستاد و سید خواجه شیخ علی بهادر منسوجه ولایت و ایل آیدین شد و ایشان را غارت کرد و تا کنار دریا براند و از مخالفان هر که در معرض افتاد و هر چه یافت شد عرضه قتل و تاراج

(۱) در دو نسخه بجای - الجهه - (آنچه) است.

گشت و اذاً او را الله بقوم سوأ فلا مردله و خزاین
قیصر و اموال برسا که امیر شیخ نور الدین ضبط کرده بود قطار
در قطار و مهار در مهار بار کرده با زن و فرزند و متعلقان ایلدرم
با یزید و کفیزان جنگی او مجموع بیاررد و هم در کوتاهیه بعض
عرض رسانید و مکرمست حضرت صاحبقران زن ایلدرم با یزید
و ستنیه دختر برلاس افرنجی را با دختر و سایر متعلقانش
پیش شوهر فرستاد و از میامین اخلاق خسرو دین پرور آن
عورت که تا غایت در خانه قیصر بکفر گذرانیده بود بشرف
اسلام استسعاد یافت و شیخ شمس الدین محمد جزری را
هم آورده بودند بدولت دست بوس مبارک سراقواز
گشت و ظفر کردار ملازم شد و امیر محمد پسر قوامان را که از
دوازده سال باز در بند ایلدرم با یزید مقید بود بدرگاه
صاحبقران موید آوردند و مراحم مکانه او را ملحوظ نظر
منایت گردانیده بخلعت و کمر گرامی و موقر ساخت و تمام
ولایت قوامان از قونیه و لایزنده و آق سرای و انطاریه و علانیه
با توابع و لواحق باو داد و آق شهر نیکزبا و ارزانی داشت
و ازین التفات آنحضرت ممالک مذکوره الی یومنا هذا
بر او ر بعد ازو بفرزندان او مسلم و مقرر است •

گفتار در نهضت رایت فتح آیت از کوتاهیه
حضرت صاحبقران بعد از پکنانه که در بیلاق کوتاهیه بعمر

در از در عین نعیم و ناز و بهجت و اهتزاز بگذرانید از آنجا
 بسعدت و اقبال کوچ کرده روان شد و امیرزاده محمد سلطان
 که امیر شمس الدین عباس را در شهر نوبضبیط اغرق^(۱) باز داشته
 بود عازم درگاه عالم پناه شد و امیرزاده ابابکر و امیر جهان شاه
 و سونجک بهادر ملازم رکاب سعادت افتسابش بودند در اثنای
 راه برسیدند و بار دوی کیهان پوی پیوستند و بسعدت
 زمین بوس نایز گشته پیشکشها کشیدند و رای عالم آرای که ملهم
 بود بمصالح ملک و ملت فرمان داد که صاین تمور و مراد
 برادرش را که از ایشان جریمه چند بظهور رسیده بود بیاساق
 رسانند و پسر صاین تمور و دیگر برادرانش را نیز هر جا باشند
 همان شربت چشانند و فرموده که در نفاق حکم قضا داشت
 بوقوع آنجا مید و امیرزاده محمد سلطان با امیرزاده ابابکر
 و امراء که با او بودند بر حسب اشارت علیه از آنجا بازگشتند
 و در برسا و شهر نوباغرق پیوستند و رایست نصرت شعار بجانب
 تغوزلخ روان شد و از عقبه گذشته بحوالی القون ناش
 بر غزاری نزه قبه بارگاه سپهر اشتباه محاذی ایوان کیوان
 گشت و قهرمان قهر بقتل خواجه فیروز که اسریقه تعلق باو
 داشت فرمان داد و در آن محل باز مجلس انس انعقاد یافت
 و بزم عیش و طرب آرایش پذیرفت و لدان و غلمان ماه چهره

(۱) در غن نسخه اکثر جا بجای - اغرق - (اوزق) است .

زهره جبین بادهای نوشین باکواب و اباریق و کاس من
 معین بگردش در آوردند و مطیفان عشرت گاه همه ایون
 حواشی بساط نشاط را بفنون مشتبهیات طباع موزون
 و فاکهته مما یتخیرون بیسار استند و خوان سالاران
 چرب دست مواید اطعمه گوناگون و لحم طیر مما یشتهون
 بگسترانیدند اطراف بزم جنت مثال بنارنیزان صاحب جمال
 و حور عین کماثال اللؤلؤ المکنون مزین و مشهور
 بود و دیگر تکلفیات و تجملات از حدّ عدّه و اندازه او هام
 و ظنون بیرون •
 • بیت •

بزمی از روضه جنان خوشتر • ساقی و باده حوری و کوثر
 از مرادات هرچه خواسته دل • همه بی زحمت طلب حاصل
 در آن حال مکارم اخلاق پادشاهانه ایلدرم با یزید را طلب
 داشت تا چنانچه هنگام رزم مرارت زهر قهر و انتقام چشیده
 در وقت بزم جلالت نوش مسرت و کام بکام جانش رسد
 و چنانچه از هشت موقف باس و هراس داش در سینه
 طپیده از فرحت مقام الفت و استیناس دل طپیده بسکینه
 امن و اطمینان آرمیده گردد و آیین پادشاهی در رزم و بزم
 و عطف و لطف و مکافات و مراعات و قهاری و برون باری
 و سخت گیری و سازگاری و بست و کشاکش و گرفت و داد
 مشاهده نماید و چون او را بمجلس در آوردند مراطف

خسروانه کسر خاطر او را با فواع نوازش جبر فرمود و جراحات
سینه اش را بتازه مراهم مراهم ارزانی داشت و کیسه اموالش را
از نقود هرگونه الطاف موعود ازان جمله نفیض سلطنت
ممالک روم برقرار معهود مملو ساخته بگاسه مالا مال مل
غبار اندوه و ملال از لوح ضمیرش بکلی شسته شد و بسپور غالات
مجدد فرق افتخارش بناج استظهار مزین گشت • • نظم •

• گرنسیم لطف او بر آتش دوزخ وزد •

• دلو چرخ از دوزخ آب زمزم و کوثر کشد •

• در موم قهر او بر آب دریا بگذرد •

• چارودان از قهر دریا باد خاکستر کشد •

و بعد ازان رایت نصرت شعار ازانجا نهضت نمود و روی
توجه بصوب تنفوز لغ آورد عون ربانی در حراست و نگهداری
و تقابید آسمانی کانل حصول امان و امانی - والله الحمد و المنة •

گفتار در فوستان و رسیدن قصاد و ایلیچیان

بهرجا و ازهرجا

حضرت صاحب قران مولانا بدرالدین احمد پسر شیخ
شمس الدین محمد جزری را بوسالت مصر قام زد فرمود
محصل رسالت آنکه بتایید الهی تمام مملکت روم مسخر
فرمان بندگان درگاه ما شده با دیگر ممالک ایران و توران

انضمام یافت می باید که سکه و خطبه دیار مصر و شام و ضمایم و ملحقات آن بالتمام بهز القاب محمدت فرجام ما زینت پذیرد و اتمش را در زمان روان ساخته باین جانب فرستد و اگر از تصور عقل و غرور نفس در امور مأمور اندک فتور و تصور جایز دارند بعد از مراجعت روم لشکر متوجه مصر خواهد شد تا آنکه و قد اعذر من اذرت قاصدے چند را با فتح نامه روم همواره او کرده بتاريخ یوم الجمعة غرة ربيع الاول سنه (خمس و ثمانمائه) روانه آن طرف ساخت و مولانا عمر بر حسب فرموده با ایشان تا عدالیه بر رفت و همه را در کشتی نشانند تا در فرطه اسکندریه بیرون آمده بمصر شتابند و خود باز گشت و در آن هنگام که کوتاهیه مرکز اعلام و مضرب خیمام سپهر احتشام بود صاحب قران خورشید غلام قاصدی چند ارسال نموده بود و نفر بقسطنطنیه که باستقبال مشهور است پیش تا کور و طلب جزیه و باج فرموده و در نفر دیگر پیش مسلمان چلبی که با سریقه گریخته بود و در کزل حصار که پدرش در مقابل استقبال ساخته بود نشسته و پیغام داده که بدرگاه اسلام پناه می باید آمد یا مال فرستاد و اگر نه لشکر کامیاب بشتاب متوجه آن طرف آب خواهد شد درین اثناء قاصدان احتنبول باز آمدند و تا کور ایلیچی همراه ایشان کرده بود حاصل کلام و مودای پیغام اظهار بندگی و خدمت گاری

و التزم انقياد و طاعت گذاري اداء جزیه و باج را کردن قبول و اذعان نهاده و امتثال اوامر و نواهي را با اقدام متابعت و فرمان برداري ايستاده و با ايلچي فلوري^(۱) بسيار و تحف و تبرکات بی شمار فرستاده حضرت صاحب قران جزیه برو مقروض فرمود و فرستادگان قبول آن را بعهده و ميثاق موکد گردانیدند و عاطفت پادشاهانه ایشان را خلعت پوشانیده رخصت انصراف ارزاني داشت و چون راپت کشور کشای بموضع بلق رسیده قاصدان از پيش مسلمان چلپي معاودت نمودند و او شيخ رمضان را که در زمان پدرش منصب ارجمذ قضا با شغلي خطير وزارت در ملک جاه کشیده بود برسم رسالت با بسی پيش کش از جانوران و اسپان و فلوري فراوان و غير آن با ایشان فرستاده و عرضه داشته که بنده از چاکران درگاهم و چون مرحمت آن حضرت پدرم را رقم عفو بر جرايد جرايم کشیده در مجلس عالی راه نشستن کرامت فرموده بنده را بمراحم بی دریغ هزار استظهار است هرگاه که اشارت عليه صدور يابد بی توقف بآستان سلطنت آشيان شتابم و کمربندي بسته بوظايف خدمتگاري قيام نمايم حضرت صاحب قران سخنان او را بسمع و با اصفا فرمود و بزبان گوهر افشان را زد که آنچه بود ني بود واقع شد و نگاشته

(۱) در ده و کتاب بجای - فلوري - (فلوري) بقاف است .

نغم تقدیر وقوع یافت اکنون از گذشته درگذشتیم می باید که
 بی اندیشه متوجه شوی تا حجاب وحشت بکلی مرتفع گردد
 و آثار عفایت و تربیت بظهور پیوندد و شیخ رمضان را بکمر
 و کلاه سراغراز گردانیده باز فرستاد و سلطان محمود خان که
 با امیرشاه ملک بچه‌قرون رفته بود بواسطه مرضی که طاری شد
 در کچک پراغ بجوار رحمت حق بیوست و چون خبر این
 واقعه بحضرت صاحب قران رسید آتش هزن در کانون اندرون
 اشتعال یافته آب رقت از دیده هامیون روان شد و زبان
 توفیقی بکریمه انا لله و انا الیه راجعون بکشاد و در اثناء
 راه امیرشاه ملک که با دیگر امراء و لشکریان بایلغار رفته بودند
 کچک پراغ و آق بقیه و عدالیه که بر کنار دریا واقع است همه را
 بناختند و در عدالیه شیخ سبلی و شیخ حاجی سلدوز در اثناء
 محاربه سپری شدند و از آنجا شب در میان کرده سواحل
 و دریا کنار را مجموع بغارنیدند و تمام ولایت من نشاء و تکه ایلی
 را تاراج کرده ویران ساختند و با غنایم موغور و اموال
 و اسباب نامحصور مراجعت نموده بمعسکر ظفر قرین ملحق
 شدند و در وقتی که جمشید خورشید منازل بروج خریفی
 می پیمود آفتاب رأیت فتح آیت سایه بر تنغوزغ انداخته
 مرکب ظفر قرین دران سرزمین نزول فرمود و سید خواجه
 شیخ علی بهادر که پیشتر بجانب اهل آیدین بچه‌قرون رفته بود

چنانچه سبق ذکر یافته بعد از مراجعت به تنفوز لغ آمده بود چون آن محل گرم سیراست و هوای آنجا و خامنی دارد بعضی از لشکریان را که همراه او بودند بسبب انحراف مزاج زمان حیات منقضی شد و او را نیز مرضی عظیم طاری شده بود حضرت صاحب قران بموجب فرموده ما من مسلم يعود مسلما غدوة الاصلی علیه سبعون الف ملک حتی یمسی وان عادة عشية صلی علیه سبعون الف ملک حتی یصبح وکان له خریف فی الجنة - علی قایله افضل الصلوات واکمل التحیات - سایه التفات بر عیادت او انداخت و شدت مرض او را بعز حضور پرفور شربت شفا بخش ارزانی داشت و زبان حال مریض بنحوای این قریض مترجم گشت •

- بیت •
- نشان هستی من زان جهان همی دادند •
- امید لطف تو بازم بدین جهان آورد •

و دران حوالی چشمه بود که آب آن هر جا درنگ می کرد سنگ می شد بعضی لشکریان نادانسته از آن آب بپاشامیدند و سبب هلاک ایشان گشت •

گفتار در تعیین فرمودن مواضع قشلاق

حضرت صاحب قران با شاهزادگان و نوینیان در باب

قشلاق مشورت فرمود و هر یک از شاهزادگان کرام و امراء
 عظام را شهری تعیین نمود که زمستان آنجا بگذرانند و کس
 پیش امیرزاده محمد سلطان فرستاد که بلاد و ولایات آن
 اطراف را بتازد و در سرهان ایل^(۱) بشهر مغنی سیاه قشلاق کند
 شاهزاده از نیکی شهر برسا کوچ کرده متوجه مخالنج شد و
 در آن محل چند روز توقف نمود و از آنجا ایلغار فرموده
 بیال کسوی رفت و آن شهر و ولایت را بناد تاراج برداده
 در مرغزاری فرود آمد و چون از شب پاسی بگذشت
 الیاس سرباشی^(۲) با گروهی افبوه از چناغیان^(۳) که در آن حوالی
 بودند شبیخون آوردند و وفادار که بچند اول رفته بود خبر
 و برسانید و مخالفان ناگاه در اردو ریختند و چون بعضی از
 سپاه بچپقون متفرق شده بودند و جمعی که در اردو بودند غافل
 غفوره شاهزاده سوار شد و از اردو بدر رفت و امیر جهانشاه
 و دیگر امراء هم در آن شب جمع آمده حمله آوردند و مجموع
 آن بی باکان زیاده سر را بدست انتقام از پا در آوردند
 و در همان مرغزار فرود آمدند و بنه شاهزاده که در عقب
 بود برسید و چند روز در آن محل توقف نمود و امیر جهانشاه

(۱) در بعض نسخه بجای - سو باشی - (سرباشی) است *

(۲) در بعض کتاب بجایش (چقاغان) و در بعض (چیتاغان)

و در بعض (چناغیان) و در بعض (چناغان) دیده شد *

و امیرسونجک را با لشکر بجانب پرمه فرستاد و ایشان
 آن شهر را با ولایت قارت کردند و شاهزاده تمام سواحل را
 تاخته و عرضه تاراج ساخته بمغنی سیاه رفت و در آنجا
 قشلاق کرد و مغنی سیاه در دامن کوهی واقع شده انهارش
 جاری و آبها در غایت عدوبت و سازگاری و هوای
 زمستانش لطیف تر از نسیم بهاری و جهت قشلاق امیرزاده
 شاهرخ و لشکر چرغار ولایت کرمان ایلی مقرر گشت و
 شاهزاده نزدیک الغ برغ و کچک برغ قشلاق فرمود و حضرت
 صاحب قران از نذغوزغ بسعادت و اقبال روان شد و چون
 بدوغرغ رسید که شهری بود مشحون بانواع نعمت و میوههای
 گوناگون لطیف اهالی آن را خلعت آمان ارزانی داشت
 و بغیر از مال امانی که بستند هیچ کس را بهیچ وجه تعرضی
 فرسانیدند و موکب گیتی ستان از آب مندوراس که تمورتاش
 بر سر آن پلی بسته بود عبور نموده فرود آمد و در آن محل
 پسران من تشاء امیر محمد و اسفندیار بدرگاه عالم پناه آمده
 سعادت زمین بوس دریافتند و هزار اسپ پیش کش کشیدند
 مراحم پادشاهانه ایشان را از میان اقربان بمزید التفات و
 عنایت مخصوص داشته بخلمت و کلاه و کمر معزز و موقر
 گردانید و اسفندیار ظفر کردار ملازم شد امیر محمد مال قبول
 کرده با محصولان الیاس قوچین و فیروز شاه فیک روز شاه

شربت دار بجای خود بازگشت و چون رأیت نصرت شعار
 بکزل حصار رسید چند روز در آن محل توقف افتاد و نواب
 و محصلان مال امانی توجیه کرده، تحصیل نمودند و در آن
 حوالی کوهی بود و در یست نفر از جیناغیان بی باک آن را
 پناه ساخته هر که از لشکریان جهت همیشه و علف بآن کوه
 میرفت متعرض می شدند و بقتل و نهب اقدام می نمودند
 و چون پرتو وقوف حضرت صاحب قران بران حال افتاد
 شب هنگام اشارت فرمود و فوجی از سپاه کینه خواه متوجه
 شده آن کوه را در میان گرفتند و سپیده دم که از عکس
 تیغ آفتاب هامن افق رنگین گشت جیب قرطه خارا، کوه را
 از خون ایشان گلگون ساختند و از آن بدکرداران یکی را
 گذاشتند و از آنجا بمسکر ظفر قرین بازگشتند و در آن موضع
 مولانا عبدالجبار خوارزمی که بیمار بود بجوار رحمت
 پروردگار پیوست و رأیت کشور کشای بعد از چند روز از
 کزل حصار نهضت نموده در کذب حفظ پروردگار روان گشت
 و چون شهر ایاسلیق مضرب خیمام نزول همایون گشت چند روز
 توقف فرمود و بعد از استحصال مال امانی از برای
 محافظت اهالی آنجا داروغه تعیین نمود و نصرالله نمناچی
 را بضبط اموال بازداشت و در زمان امن و تایید ملک دیان
 از آنجا روان شد و بظاهر تیره که از مدین مشهور روم است

نزول فرمود و محصلان مقرر کرد و وجوه امانی بتحصیل رسانیدند و جمعی که با امیر محمد من نشاء بدرست کردن مال رفته بودند با نقود فراوان و اسپان و دیگر چهارپایان و انواع تحف و هدایا و پیشکش که امیر محمد مشارالیه ارسال نموده بود درین محل رسیدند و آنها را بعرض رسانیدند و درین اثناء بمسامع علیه پیوست که در کنار دریا حصنی است بغایت حصین تمام از سنگهای بزرگ تراشیده برآورده اند از سه طرف محفوظ است بدریا و از یک طرف که رو بخشکی دارد دو خندق عمیق فروبرده اند و هر دو را از زیر تابالا بسنگ و گچ برآورده و حشری عظیم از افرنج رجم آنجا جمع آمده و آنها از میر خوانند و بزعم کاذب خویش از مواضع متبرکه دانند چنانچه از دیگر مواضع بقصد زیارت آنجا روند و ندور و صدقات رسانند و بمسافت یک اسپ ناختن از آن حصار قلعه دیگر است بر سر کوهی و آن را نیز از میر گویند و مسکن اهل اسلام است و در میان اهالی این دو حصار لیل و نهار بساط محاربه و پیکار گسترده است و چون از میر گهران را سه طرف متصل است بدریا بی دینان از اطراف بکشتیها توجه نمایند و خوردنی و پوشیدنی و اسلحه و اسباب جنگ و سایر ضروریات آنجا می آورند و چون مردم آن مقام در گوشه بلاد اسلام پای مخالفت فشرده بردوام

بمقابله و مقاتله اقدام می نمایند اگر فرج را استظهار بسیار
 و اهتمام تمام بنگاه داشتن آن هست لاجرم تا غایت از
 اهل اسلام کسی را دست استیلاء بر ایشان نبود و هرگز چیزی
 و خراج بهیچ پادشاه نداده اند و دایما دست طغیان و
 عدوان باید ا و اضرار اهل این دیار کشاده مراد پدر
 ایلدرم بایزید نیز بکرات کمر اجتهاد بسته لشکر کشیده بقدر وسع
 کوشید و بفتح فانی رسید و باز گردید و ایلدرم بایزید نیز هفت
 سال آن را محاصره کرد و بیجائی نرسید و مسلمانان از آن
 حصار خیبر آثار بسیار در زحمت اند و میان ایشان دایما
 قتل و کشتن می باشد و جویهای خون بدریا می پیوندد
 والله الامر من قبل و من بعد *

گفتار در غزو از میر گبران و فتح آن

چون صورت حال از میر گبران در لوح ضمیر صاحبقران
 انقباش یافت عرق عصبیت دین و حمیت اسلام در حرکت
 آمد و دفع فساد آن گمراهان و قلع و قمع ایشان بر ذمت همت
 خسروانه واجب دانست امر مطاع صادر شد که امیرزاده
 پیر محمد عمر شیخ و امیر شیخ نورالدین و دیگر امراء متوجه
 آن قلعه شوند و بطریق سنت اول رسولی فرستاده ایشان را
 بملت قرآء احمدی - علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات -

د دعوت نمایند اگر سعادتِ شان مساعدت کند و با سلام در آید
ایشان را نوازش نموده مستظهر و امیدوار گردانیده اعلام
کنند تا صدف عواطف و احسان پادشاهانه در باره ایشان
بظهور پیوندد و اگر سراسنکبار^(۱) انداخته سرکشی بگذارند
و ادای خراج و باج برگردان اذعان و انقیاد گیرند جزیه
برایشان مقرر گردانند و مال بستانند و اگر از سابقه شقاوت
رایت عناد و استبداد برافرازند به تیغ غزا و جهاد بزیان
زمره ضلال و فساد براندازند شاهزاده و نویینان باطاعت
فرمان مسارعت نمودند و بی توقف روان شده ایلچی
بازمیر فرستادند و اهالی آنجا را بانواع بیم و امید با سلام
دعوت کردند و چون حکم ازلی بشقاوت ابدی ایشان چریان
یافته بود و عد و وعید اصلاً نافع و مفید نیفتاد و ماه نوس که
صاحب آن قلعه بود باطراف و جوانب که تعلق بافرنج
داشت چون رمان و غلظه و ساسون و دوپروین و خنچل
و برد یغه و سیبر و ملی و سدوک و امرد و آینه رودر کلو
و توابع آن کس فرستاده بود و لشکر طلب داشته و از سروران
و بهادران فرنگ باهنگ جنگ حشری عظیم بل محشری
از دیورجیم در آنجا جمع آورده و در اندرختن ذخایر قوت و
تحصیل و ترتیب اسلحه و اسباب مدافعه و جدال رعایت

(۱) در بعضی نسخه بجای «اسنکبار» (انکسار) است *

هزم نمود و چون قایدان لشکر اسلام را بهین احوال اطلاع
افتاد صورت قضیه را عرضه داشت استنادگان پایه سریرا عملی
کردند چون پرفوا این خبر برآیینت ضمیر منیر سلطان جهان گیر
افتاد اقامت فرض جهاد را و جبهه همت گیتی کشای ساخته
اغرق را برای روشن در دامی کوه تیره بگذاشت و با آنکه
زمستان بود و بارندگی عظیم دست داده بی توقف به نیت
غزا سوار شد و بعون عنایت - نعم الموی و نعم النصیر - روی
رایت اسلام بصوب از میر آورد و بتاریخ فرخنده روز شنبه
ششم جمادی الاول سنه (خمس و ثمانمایه) با لشکر نصرت
شعار ناپیدا کنار *

همه شیر مردان روز نبرد * که از قعود ریا بر آرند گرد
مرکب گیتی نوره را عنان توکل و تسلیم بقبضه توفیق صمدانی
سپرد *

* روان شد بفسرخنده تر ساعتی *
* فزاینده دولت بهر ساعتی *
* بجنبید لشکر کران تا کران *
* بجوش اندر آمد زمین و زمان *

و از موقف جلال فرمانها بهر طرف روان شد و امیرزاده
محمد سلطان که با لشکر برفغار در قشلاق مغنی سیاه بود و

(۱) در یک نسخه اکثر جا بجای - اغرق - (اروق) است *

امیرزاده میرانشاه و پسرش امیرزاده ابابکر و امیرجهانشاه
 و دیگر امرای که با ایشان بودند مجموع روی عزم بنصرت
 دین نهاده متوجه از میرگشتند و چون رایت فتح آیت
 صاحبقران ظفرقرین سایه وصول بران قلعه خیبر آیین انداخت
 طنطنه غریو کورگه و کوس و دلوائه خروش سوزن و جوش سپاه
 گوش و دیده سپهر و مهر خیره و تیره ساخت و از موج دریای
 لشکر جراد در ساحل آن محیط بی گذار صدوقه مرج البحرین
 یلتقیان مشاهده افتاد و عساکر فیروزی مآثر بر حسب فرمان
 زمزمه تکبیر و تهلیل غازیانه از چرخ برین گذرانیده روی کین
 از عصبوت دین بتسخیر از میر آوردند و از اطراف حصار
 که رو بخشگی داشت جنگ در انداخته امرای به سپه خود
 نقبچیان بکار داشتند و به ترتیب اسباب جنگ حصار از
 منجذیق و عمّاده و نظایر آن مشغول شدند * * * بیت *
 ز دروازه‌ها جنگ بر ساختند * همه تیر و قاروره انداختند
 و بر مقتضای رای گیتی کشای از طرف دریا امیرشاه ملک
 مردان جلالت پیشه کاردان را بامضای فرمان قضا نفاق
 باز داشت سه پایها را بلند و استوار ساخته در میان آب بنزدیک
 یکدیگر بر افراختند و بر بالای آن چوبها انداخته بطریق جسر
 استوار ساختند و از هر دو جانب قلعه تا آنجا که پایهای سه پایه
 زمین می رسید راهی پهن که سپاه منصور بر زبر آن متمکن

توانند ایستاد که بمحاربه و مدافعه قیام نمایند مرتب
و پرداخته شد و بهادران لشکر اسلام چهرها گرفته بآنچه بر
آمدند و بازوی شجاعت کشاده از طرف دریا با اهل حصار
فبرد و پیکار میکردند و از جانب دریا راه بسته کس را مجال
آن نماند که بمدد مردم قلعه آید یا چیزی پیش ایشان آورده
در آنفسای این احوال امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده
میرانشاه با امراء اغرق و در تعلق منغی سیاه باهتمام امیر
شمس الدین عباس گذاشته بمعسکر همایون ملحق شدند
و امیرزاده محمد سلطان روان بایقاد نیروان محاربه مبادرت
نمود و بهادران سپاهش را پیش رانده داد مردی و مرد انگلی
دادند و اشارت علیه بنقاد پیوست که دلاوران لشکر نصرت
شعار بیک بار بکار در آید و بازوی اقتدار برزم و پیکار
برکشایند امراء نومان و هزارجات با عساکر گردون مآثر
هر کس از جای خویش پیش رفته آتش حرب و قتال بذوعی
اشتعال یافت که از صبح تا شام و از شام تا بام از جانبین
کوششهای مردانه می نمودند و یک لحظه نمی آسودند از
طرف حامیان اسلام غازیان خردش تکبیر از چرخ ائیسر و
مجمع ناهید و تیر گذرانیده و دست قدرت و توان به تیر و کمان
بازیده عقاب آهنین منقار را در هوای کارزار بشکار مرف
روح کفار فجار پدایی پرواز می دادند و بزخم رعد و منفجیق

و عراده برج و باره قلعه را پاره پاره می ساختند و از بالای
حصار بی دینان بدکردار پای لجاج را صرار استوار داشتند
نیر چرخ و قاروره نطف و فارک و سنگ بی تهاون و درنگ
می انداختند و لوله و نفیر گبری زمان زمان بکهنه دیر
بهرام و کیوان می رسانیدند و درین مدت که اناء اللیل
و اطراف النهار در میان مسلمانان و کفار آتش رزم و
پیکار افروخته بود ابر مشکین پرنیان بسقای میدان غازیان
دامن سعی در کمر آسمان زده پیوسته بنوعی می بارید که
دریا از خطر اندیشه غرق شوریده و تلخ دهان در تلسق
و اضطراب افتاد .

- طوفان روان و رعد خروشان و برق تیز •
- وزدود ابر دیده افجیم سس رشک ریز •
- بحر محیط کف زده بر سر ز بیم غرق •
- از بس که گشت روی زمین جمله موج خیز •

و در چنان روزگار صاحب قرآن مویذ دین دار یک لحظه
از تدبیر کار مجاهدان فیروزی آثار غافل و ذاهل نمی شد
و چون نقبچیان لقبها بریده و سنگها بیرون آورده برج و باره
حصار را بر سر چوبها گرفتند حکم قضا مضا صدور یافت و نقبهارا
بهیمه نطف آلود انباشته آتش زدند دیوارهای قلعه چون
بخت و آرون مخالفان سرنگون شد و بسیاری از کفار باد یوار

حصار بر خاک خیبت و خسار افتادند - و بدار البوار جهنم و
 بیس القرار - پیوستند غازیان ظفر پیشه تیغ جهاد در قبضه اجتهاد
 گرفته و رود زرو با بی دینان شمشیر زده از رخنها درآمدند
 و کبران را مغلوب و مقهور گردانیده قلعه را منسخر ساختند
 و صبح فیروزی از مطلع نصر من الله و فتح قریب دمیده
 جان جهان و جنان ارباب ایمان و عرفان از انوار اخبار سائر
 و بشر المومنین منور گشت و چون آن فتح ارجمند نسبت
 با مسلمانان عیدی بزرگ بود متعصبان دین بخنجر کین کبران
 و اقربان ائین تمام سر به بریدند مگر اندکی که خود را از ورطه
 هلاک بلجه دریای هول ناک انداختند از ایشان نیز اکثر غرق
 شدند و صدوقه فغشیم من الیم ما فغشیمم بظهور پیوست
 و معدودی چند بهزار مشقت خود را بکشتی انداختند
 و بر حسب فرمان و اجاب الاذعان قلعه و خانه و سایر عمارات
 که از سنگ و آجر باوج قبه دوار بر افراخته بودند همه را
 با زمین هموار کردند و مجموع سنگ و آجر و آلات آن را بدریا
 ریختند و مضمون قاتلوهم یعدبهم الله باید یکم و یخزهم
 و ینصرکم علیهم و یشف صدور قوم مومنین و صف
 الحال آمد و از بعضی مواضع افرنج کشتی بزرگ که آن صدف
 از سفاین را کوکه میگویند و آن را در بادبان و زیاده هم
 می باشد مشحون برردان کار و بسیاری اسلحه و اسباب جنگ

و پیکار بمدد گاری اهلای از میر متوجه این جانب شده بود
 و چون بغزویک رسیدند و از شهر و حصار اثر ندیدند متحیر
 بماندند و غرق در پایی خوف و دهشت گشته کشتی را باز
 داشتند اشارت علیه صدور یافت که از سرهای کبران که
 به تیغ غزا از تن جدا شده چندی بکمان رعد سوی
 کشتی اندازند و رعد اندازان سوی چند بجانب
 ایشان اذ آخند و بعضی در کشتی افتاد و چون آن کوردلان
 بچشم سر سر هم چشمان خود مشاهده کردند خایف و خاسر
 بازگشتند و از ابتداء وصول رایت جهانگیر باز میر تا انتهاء
 تسخیر و تخریب آن کما بیش دو هفته بیش نبود مردم آن دیار
 که وقوف حال آن حصار داشتند بتخصیص ایلدرم با یزید را
 انگشت تعجب در دهان حیرت بماند *

* بیت *

* چنین نماید شمشیر خسروان آثار *

* چنین کنند سلاطین چو کرد باید کار *

و بتجدید بر همه روشن شد که حضرت صاحب قران را در
 پادشاهی و جهانبانی شانی دیگر است و فیروزه فیروزی
 اعوان و انصارش از کانی دیگر *

* بیت *

* کار این دولت ز جای دیگر است *

* کشف این سر ماجرای دیگر است *

و محرر داستان را در اثناء بعضی اسفار بدامن از میر مسلمانان

عبور افتاد و یکی از رفقاء طریق حاصل قصه مذکور بمناسبت
مقام بازار اندک و از بُراده وقت صورت این نظم بطریقی
محموظی که بی اندیشه یاد آید از خاطر سربرزد که *

• نظم •

- از میر خراب گشت از میسر •
- نیمه‌ور صوید جهان گیر •
- و آن قلعه که هیچ شاه ننگند •
- بر کنگره اش کند تسخیر •
- در جنگ بهفت سال قیصر •
- نشانند بران غبار تغییر •
- بگرفتن و کندنش ز بنیاد •
- زین شه بدر هفته یافت تیسیر •
- این است کمال کامگاری •
- بازوی قوی و حسن تدبیر •

ذکر رسیدن ایلچیان بتجدید از پیش

پسران ایلدرم با یزید

در نضعیف احوال مذکور شیخ رمضان که پیش ازین از

مسلمان چلبی برسم رسالت بدرگاه عالم پناه آمده بود باز ^(۱)

(۱) در بعض نسخ بجای - مسلمان چلبی - (مسلمان های) است •

بهامد و بوسیله امراء عز بساط بهوس دریافته تحف بسیار از
 جانوران و اسباب و نفایس اقمشه و فلوری فراوان برسم
 پیشکش بوسانید و بزبان ضراعت و خشوع عرضه داشت که
 چون عاطفت خسروانه نقوش جرایم ایادرم با یزید را رقم عفر
 کشیده غایت عنایت و انواع مکرمت و رعایت درباره او
 ارزانی می فرماید عموم عالمیان را بکمال لطف و افضال
 بی دریغ مواد استظهار و اعتضاد سمت تضاعف و ازدیاد
 پذیرفته و سعت میدان امید و آری فسحتی بیش از اندازه یافته
 خصوصاً مهین فرزند او را که کمترین غلام این درگاه اسلام پناه
 است و در مقام اخلاص و هواخواهی امتثال او امر و نواهی
 پادشاهی را کمر خدمتگاری بر میان جان و گوش طاعت
 گذاری برد ریچه فرمان دارد و چون فرستاده این سخن با دا
 رسانید مکارم اخلاق ملکانه نظر حظوفت بملاحظه حال اختلال
 پذیرفته قیصرزاده گماشت و حکومت تمام اسربقه و مجموع
 آن نواحی بر او مسلم داشت و یرلیغ جهان مطاع بآل تمغاء
 همایون دران بابا بففاد پیوست و فرستاده را بخلمت فاخر
 و اسپ مکمل بزین زر و صفوف نوازش سوافراز گردانیده
 اجازت انصراف داد و از برای امسلمان حلبی خلعت طلا
 دوز و کلاه و کمر فرستاد و هم دران مدت بهمان نسق از پیش
 برادر ادرعیسی حلبی رسولی قطب الدین نام باستان خلافت

آشپان شفاقت و باقامت مراسم زمین بوس و گذراندن
هدایا و پیشکش قیام نموده صورت هرا خواهی و فرمان گذاری^(۱)
او را عرضه داشت و از میامی التفات همایون دیده امید او
نیز بصنوف مکرمت از نوازش ایلچی و ارسال هدایا
روشنائی یافت •

• مصرع •

• وزین آستان کس نشد ناامید •

ورای آفتاب اشراق امیرزاده محمد سلطان را فرمان داد
که بقعه فوجه که بیک روزه راه از میر هم بوکنار دریا واقع
است توجه نماید که جمع کثیر و غلبه تمام از افرنج پناه بآن
حصار برده اند و چون شاهزاده بفرمان گذاری^(۲) مسارعت
نمود و حوالی قلعه محل نزول را بت ظفر قرین گشت صیت
سیاست سپاه بهرام انتقام دیده و دل دور و نزدیک را از بیم
و هراس آکنده بود و کس را مجال اندیشه مخالفت نمانده
پیشوایان قلعه با اقدام تضرع و استکانت پیش آمدند و قبول جزیه
و ادای آن در گردن عجز و ادعای گرفته بجان امان خواستند
شاهزاده جزیه برایشان مقرر نمود و گماشتگان باستیفاء آن
وجوه قیام نمودند و شاهزاده با امر او لشکر که با او آمده
بودند بر حسب فرموده با غرق خود که در قشلاق مغنی سپاه
گذاشته بود بازگشت •

(۱) (۲) در بعض نسخه هردو جا بجای - گذاری - (گذاری) است •

گفتار در مراجعت فرمودن صاحبقران

جهانگیر از صوب از میر

صاحب قران بعد از تسخیر از میر گبران سایه مرحمت و اشفاق بر ترفیه حال اهالی از میر مسلمانان انداخت و ایشان را بخلعت و نوازش و انعام سرافراز و بلند پایه گردانید و ^(۱) جبا و اسلحه بسیار از تیر و کمان و تیغ و سنان و سایر اسباب و آلات کارزار کرامت فرمود نادوان سرحد بهای مردی توفیق دست جهاد و کمر اجتهاد در غزو اهل شرک و مفاد کشاده و بسته دارند نگذارند که بی دینان باز باین جانب آیند و بعمارت قلعه اشتغال نمایند و چون سواد اسلام بپوشان اعتقاد و اهتمام صاحب قران گردون قلام از غبار عار آن خیبر پرفساد و شر که از آن صر بسی آسیب و ضرر از گبران بمسلمانان می رسید پاک شد و نهال احوال غازیان آن مرز و محافظان آن حدود از حسن تربیت و عنایت و وفور مکرمت و موهبت آن حضرت بهزار گونه از هزار و اثنار امانی و آمال آرایش یافتند پشت استظهار و بازوی اقتدار ایشان در غزو کفار و دفع اشرار چون کار دین و شرع

(۱) در بعض نسخه بجای - جبا (جیبا) است لیکن بقایه لغت ترکی

چیبه - باید *

سید المرسلین - علیه و علیهم افضل صلوات المصلین - قومی و ملتین
گشت رایت نصرت شعار در کذب حفظ و تایید آفریدگار از
حوالی از میر نهضت نموده با غرق همایون مراجعت فرمود
و از آنجا کوچ کرده بسعادت و اقبال روان شد و چون صحراء
ایازلق^(۱) از فر و صول و نزول مرکب فتح آیین رشک سپهر برین
گشت امیر سلیمان شاه که از انکوریه بچپقون رفته بود و از راه
اسواق آمده و در قرایفاج بکوبده فرخ امیرزاده شاه رخ
ملحق شده جریده بدرگاه عالم پناه شنافت و در آن محل
سعادت بساط بوس دریافت و روان بازگودیده بشاهزاده
مشارالیه پیوسته و یکی از ملوک افرنج سبه نام که جزیره
ساقز که مصطکی از آنجا خیزد در حیظه حکم و فرمان او بود
چون تواتر استماع اخبار آثار سپاه نصرت شعار او را از مستی
فرور و پندار هشیار گردانید مال بی شمار و تحف و پیشکش
بسیار مرتب داشته مصحوب ایلچی زیرک سخن گزار بهایه
سرپر سپهر اقتدار فرستاد و بزبان استکانت و انکسار پیغام داد
که این کمینه از بندگان درگاه اسلام پناهم و رسانیدن جزیه
و سار برگردن افضیاد گوننه سایر اوامر و احکام خدام آن
حضرت را کمر امتثال و طاعت گذاری بر میان خدمت کاری
بسنه ام و چشم امید با استشراف انوار مرحمت و الطاف

(۱) در بعض کتب بجای - ایازلق - (انارتو) است.

پادشاهانه کشاده چون فرستاده باردوی اعلیٰ رسید و برسيله امراء پیشکش و هدایا بمحل عرض رسانیده بادای رسالت قیام نمود عاطفت بی دریغ شامل روزگار حاکم و محکوم آن دیار گشت و بعد از قرار چیزیه ایشان را خلعت امن و امان کرامت فرمود و ایلچی را بنوازش خسروانه سرافراز گردانیده رخصت انصراق ارزانی داشت و حکم قضانفاز صدور یافت که امیرزاده اسکندر عمر شیخ و ملی سلطان تواجی و دیگر امراء با لشکر ایلغار کرده ایل بزم را بتازند و ایشان بی توقف روان شده تمام آن نواحی بتاختند و بسی اموال و اسباب ضمیمه دیگر غنایم گشت و در بلد نشسته از مجموع آن ولایت مال امانی بستند و از آنجا مظفرکوا بازگشته باردوی اعلیٰ پیوستند حضرت صاحب قران از ایازلق سوار شده بمحسبات و اقبال روان گشت و چون جلگه نغوزلخ مخیم نزول همایون شد امیرزاده محمد سلطان که از تشلاق مغنی سیاه بیرون آمده بود و او از راه ^(۱) اله شهر با لشکر متوجه گشته از پیش برافند و با معدودی از خواص ملازمان دران محل بپایه سریر خلافت مصیر آمد و فرمان شد که او با لشکر هرنگار از جانب دست چپ برای انکوریه توجه نماید و در قیصریه باردوی اعلیٰ ملحق شود شاهزاده در نغوزلخ توقف

(۱) در دو نسخه بجای - اله - (اکه) است *

کرد تا لشکر برسید حضرت صاحب قران از آنجا فهضت نمود
 به سلطان حصار فرمود و جماعت جیتاغان^(۱) در کوههای آنجا
 متحصن شده بودند فرمان شد و همه را به تیغ هلاک بکنید و
 وعظمت پادشاهانه کوتاهی و تغزوغ و قراشهر و الوس
 گرمیان را بیعقوب چلبی که حکومت آن مملکت بمحسب ارت
 با و میرسید و از ایلدزم بایزید گریخته بشام رفته و بعد از فتح
 شام ظفرکردار ملازم رکاب همایون گشته کرامت فرمود و
 یرلیغ جهان مطاع ارزانی داشته بخلعت و کمر سرافراز
 گردانیده در آنجا بازداشت و الجمالة هدهه که او وفات یافته
 ایالت آن ولایت هنوز به پسر او تعلق دارد و رایب فتح
 آیت براه الغ بولغ روان شد و چون سایه وصول بران ناحیه
 انداخت امیرزاده شاهرخ ازان محل که قشلاق فرموده بود
 توجه نموده بموکب گیتی کشای پیرست و امر اعلیٰ نفاق
 یافت که سپاه ظفرپناه از گرد راه روی جلالت بتسخیر قلعه
 آنجا آورند ایشان بی توقف کمر امتثال بسقه قلعه را بکشادند
 و از قضا تیرے بسینه جلال الاسلام رسید و سبب هلاک او شد
 و بعد از قتل رجال و اسرنسوان و اطفال قلعه فی الجمال
 باز زمین هموار گشت و الحکم لله العلیٰ الکبیر *

(۱) در بعض نسخه بجایش (جیتاغان) و در بعض کتاب

(جیتاغان) دیده شده.

گفتار در فتح قلعه اکری در ونسپین^(۱)

در ولایت حمید بَحْیْرَة ایست بزرگ طول آن بیست فرسخ
و عرضش چهار فرسخ آب آن شیرین و خوش گوار چند رود خانه
بزرگ بر آن میریزد و از یک موضع بیرون می رود و در
اطراف آن باغات و بهساتین و مزارع و برکنار آن شهر بندی از
سنگ بر افراخته و به اکری در اشتهار یافته سه طرف آن متصل
بآب و یک طرفش بکوه پیوسته است و در کنج تواریخ بفاک آباد
مذکور است و در میان بحیره و جزیره است قریب
شهر یکی بگلستان مشهور و یکی به نسپین و نسپین را که بزرگتر
است قلعه ساخته اند و عمارات و باغات پر داخته و اهالی
آن حدود و حوالی از اموال و اسباب و نقود و اجناس
و غلات و ارتفاعات هر چه در محافظت آن مزید اهتمامی
بودی ایشان را در آن قلعه نگاه داشتندی درین ولا مردم
بسیار در آنجا جمع شده بودند و باستظهار آب که از جمیع
جوانب محیط است بآن ایمن نشسته و چون این معانی
بمسامع علیه حضرت صاحب قرانی رسید داعیه تسخیر آن
قلعه از خاطر خطیر سربرزد و فرمان قضا چریان صادر شد که
اغرق براه آق شهر روان گردد و چون ایلدرم با یزید را در آن

(۲) در بعضی نسخ بجای «دره» (دز) است *

وقت مرضی طاری شده بود و مزاج از نهی استقامت انحراف یافته لطف خسروانده اطباء حاذق مثل مولانا عزالدین مسعود شیرازی و مولانا جلال الدین عرب را ملازم او گردانید تا به وظایف معالجه و تداوی قیام نمایند و با افرق روانه ساخت و رأیت فتح آیت از انج بر لغ ابلغار فرمود و شب در میان کرده صباح شنبه هفدهم رجب سنه (خمس و ثمانمایه) پرتو وصول بر اگری در انداخت و روز دیگر بر حسب اشارت واجب الاتباع امیرزاده شاهرخ و امیرزاده ابابکر و امیرزاده اسکندر و سلطان حمین و امیر شیخ نورالدین و امیر شاه ملک و علی سلطان تواجی و امیرسونجک و دیگر امراء و بهادران روی جلالت بحصار نهادند بعضی بکوه برآمدند و بعضی از دامن کوه حمله بدروازه بردند و از جوانب جنگ انداخته به نیروی دولت قاهره حصار را تسخیر نمودند و عساکر گردون مآثر بشهر درآمده بسیاری از مخالفان را بتیغ قهر بگذرانیدند و بعضی از ایشان از بیم جان خود را بکشتی در انداخته پناه به نسیین بردند • • • بیت •

برآمد از ان شارسنان رسختیز • همه برگرفتند راه گریز

امر لازم الامتنال از موقف جلال صدور یافت که عمدها به بندند و کشتیها را از چوب و پوست گاو واسپ مرتب سازند سپاه ظفر پناه بفرمان گزاری مبادرت نمودند و بانداک

زمان بعد کواکب که در بحر اخضر فلک جاری است
 مراکب و سفاین دران بحیره روان گشت و تمام شاهزادگان
 و امراء در کشتیها درآمدند متوجه قلعه نسپین شدند و آنرا
 مرکزوار در میان گرفته کورگه فرو گرفتند و سورن انداختند
 آب دریا از نهبیب آن خروش بجوش درآمد طبیعت
 آتش گرفت و صدوقه و اذا البحار سجرت بوضوح پیوسته
 • مصراع •

• عقل حیران شد دران حال شکفت •

مردم قلعه را از مشاهده آن واقعه غریب مهیب آتش قلق
 و اضطراب در نهاد افتاد و دود دهشت و حیرت از سر برآمد
 و شیخ با ما که سرور و کلان تر ایشان بود دست از چان شسته
 بیای اضطراب بیرون آمد و از سر ضرورت دست امید بدامن
 مراحم شاهزادگان و امراء زد و چون او را به پایه سر بر
 جلالت سر بر آوردند و بعضی زمین بوس استسعاد یافت روی
 تضرع و زاری بو خاک تذلل و خواری نهاده بجان امان
 خواست عفو پادشاهانه از خون در گذشت و فرمان شد که
 او را بخانه کوچ نقل نمایند و لشکر منصور نسپین را مسخر کرده
 تمام اموال و اسباب که آنجا جمع آمده بود بدرگاه عالم پناه
 آوردند و همت صاحب قران دریا نوال همه را بلشکریان
 ارزانی داشت •

• بیت •

همه مال نسپین بتاراج داد • سپه را بسی بدره و قاج داد
 درین اثنا از پیش امیرزاده محمد سلطان امت پسر مباشر
 آمد و خبر آورد که شازاده را عارضه مزاجی طاری شده
 خاطر همایون حضرت صاحب توان بغایت نگران شد و امان^(۱)
 تواجی را بتعجیل بفرستاد که کسی دانسته را بزودی بفرستد
 که کیفیت حال نیکو باز نماید و موکب جهان کشای از آنجا
 کوچ کرده روی توجه بسوی آق شهرنهاد و چون گذار رایت
 نصرت شعار بلشکسر چرنغار و اردوی امیرزاده شاهرخ
 اتفاق افتاد و شاهزاده مراسم طوی بتقدیم رسانید و پیشکشها
 کشید و سلطان حسین و امیر سلیمان شاه نیز وظیفه خدمات
 پسندیده بجای آوردند و دران اثنا امیر محمد قرمان از
 قریه بدرگاه عالم پناه آمد و با اسم مال امانی و رسم تحفه
 و ارمغانی بسی وجه از نقود راقمشه و اسب و شتر بمحل عرض
 رسانید چنانچه از اندازه قدر و وسع ملکات او زیاده بود
 مراحم پادشاهانه که او را از بند ایلدرم بایزید خلاص کرده بود
 و جای پدرانش باد دیگر ضمایم ارزانی داشته چنانچه سبق
 ذکر یافته بتجدید او را بصنوف مکرمات و نوازش اختصاص
 بخشید و باز گردانید و رایت فتح آیت بسعادت و اقبال
 از آنجا روان شد •

(۱) در اکثر نسخ نجای - امان تواجی (ایمان) امت •

ذکر وفات قیصر سعید ایلدرم بایزید و شاهزاده
عالی مکان محمد سلطان علیهما
الرحمة والغفران

* شعر *

* حکم المنیة فی البریة جار *

* ماهذه الدنیا بدار فرار *

• بقای که بر وی فنا سابق است •

• فنمای دگر هم بآن لاحق است •

• بقانیزست آن بلکه عین فنا است •

• بقای حقیقی بقای خدا است •

و مصداق این سیاق آنکه در پنجشنبه - رابع عشر - شعبان سنه
(خمس و ثمانمائه) خبر آمد که ایلدرم بایزید را در آق شهر
از سطوت سلطان نافذ فرمان اجل قیصر روح از کشور بدن
انزعاج یافته و شب گذشته بمرض ضیق النفس و خفاق از
دار فنا بدار بقا ارتحال نموده خاطر عاظر صاحب قران
از استماع آن راتعه بی درمان بغایت متالم شد و قطرات
عبرات از دیده همایون و زبانه گوهرا نشان بکریمه انا لله
و انا الیه راجعون روان گشت و نظر بصیرت آن روشن ضمیر
صایب تدبیر از وقوع آن حادثه نفوق و استعلاء تقدیرات

آسمانی بر تدبیرات افسانی مشاهده نمود چه همت عالی
 نهمت آن حضرت بکلک اندیشه بر لوح خیال نگاشته بود که
 چون از قضایای مملکت روم فراغ کلی حاصل شود و تمام
 بلاد و قلاع و مدن و امصار آن دیار بحوزه تسلط و تصرف
 بندگان سپهر اقتدار درآید ایلدرم بایزید را بجاییل مواهب
 نامتناهی و بذل اسباب و ادوات سلطنت و پادشاهی
 جبر حال فرموده روم را بار ارزانی دارد و نوعی سازد که
 دست قدرت و مکنات او در ضبط آن ممالک و حفظ ثغر اسلام
 و اقامت وظایف غزو و جهاد با زمره ضلال و عبده اصنام
 از اول قوی تر باشد و چون حکم قلم تقدیر برخلاف آن جریان
 یافته بود طرمار وجود ایلدرم بایزید بحکم لکل اجل کتاب
 در نور دیده شد *

* بیت *

* من سعی همی کنم قضا می گوید *

* بیرون ز کفایت تو کاری دیگر است *

و چون حضرت صاحب قران بحدود آق شهر رسید از پیش
 امیرزاده محمد سلطان دانه خواجه آمد و تقریر کرد که
 مولانا فرخ طبیب شاهزاده را مسهلی دان و منجم نیفتاد
 و بخار اخلاط متوجه دماغ شده و مرض بصرع انجامیده
 خاطر همایون بغایت نگران شد و دانه خواجه را دواسپه
 بازگردانید که تا رسیدن مرکب فوخذنه هرچه زودتر خبری

بفرستد و به سعادت و اقبال در آق شهر باردوی همایون نزل فرمود و از کمال عاطفت پادشاهانه بازماندگان ایلدرم بایزید را بصنوف نوازش دل جوئی فرموده جامها پوشانید و موسی حلبی پسرش را بخلعت خاص و کمر شمشیر مرصع و ترکش بزد و بار طلا اختصاص بخشید و از جمله صد سر اسب تنگ بسته کرامت فرمود و حکومت برسا که پای تخت روم است بار ارزانی داشت و یرلیغ اعلیٰ موشیح بآل تمغای همایون کرامت نموده روان ساخت و فرمود که نعش پدرش را که در آق شهر بهزار شیخ محمود حیوان بامانت سپرده اند بمحله آراسته بآیین سلاطین ببرسا ببرد و در عمارتی که آنجا ساخته دفن کند و حضرت صاحب قران اغرق گذاشته بی توقف از آق شهر متوجه جانب امیرزاده محمد سلطان شد در اثناء راه جماعت توکمانان در غش که خضر بیگ و ابراهیم پیشروای ایشان بودند از جاده مطارعت انحراف جستند بکوهی که راه بدامن آن میگذرد پناه برده بودند و متحصن شده فرمان عالی نفاذ یافت و عساکر گردون مآثر روی توجه بدفع ایشان نهادند و هنگام آنکه از ظهور طبیعه صبح صادق متحصنان قله قاف سپهر ناپدید شدند اطراف آن کوه را فرو گرفته بودند و دست جلالت بکمان و تیر بازید و بسیاری از آن سرکشان را بر خالک هلاک انداختند و بعضی

بگر بختند و مجموع مال و منال و اسپ و شتر و گوسپند و گاو
ایشان را غارت کردند و زنان و فرزندان ایشان را اسیر گرفتند
و حال آن متمردان را عبرت عالمیان گردانیدند * * * نظم

* کسی که دامن اقبال شاه داد از دست *

* ز سر برآمد و از پا درآمد اینش سزا است *

* هر آنکه کرد خلاف خدا شود مقهور *

* خلاف امر اولوالامر هم خلاف خداست *

و هم در اثناء راه روز شنبه شانزدهم ماه دولت خواجه
ایلچی بوغارسید و عرضه داشت که مرض شاهزاده زیاده شد
و اشدادی عظیم یافته حضرت صاحب قران بتعجیل براند
و بعد از وصول و نزول چون ببالین بیمار آمد زحمت بجدی
اشندان یافته بود که اصلا سخن نمی توانست گفت آنحضرت را
ملالی عظیم روی نمود او را در محفه خوابانیده هم در آن روز
کوچ فرمود و چون سه مرحله نزدیک از قرا حصار گذشته
در منزلی قرار گرفتند شاهزاده نامدار بجوار رحمت
پروردگار پیوست و این واقعه در دو شنبه هزدهم شعبان سنه
(خمس و ثمانمایه) موافق قوی ئیل که آفتاب در آخر درجه
حوت بود وقوع یافت و مدت عمرش بیست و نه سال بود *
* نظم *

* برخاک ریخت آن گلِ دولت که باغ ملک *

- باشد هزار فاز به پرورد در برش •
- بگریست تخت‌زار بران شاهزاد^(۱) •
- کاررد فخر افسر شاهی بگوهرش •
- در خون لاله ام که چرا در چفین عزا •
- باشد سر پیاله و سودای ساغرش •

گفتار در تعزیت داشتن و روان فرمودن

نعش شاهزاده سعید از پیش

• نظم •

- درینا که پژموده شد ناگهانی •
- گل باغ دولت بروز جوانی •
- درینا که خورشید اوج جلالت •
- چو صبح دوم بود کم زنگانی •
- درینا سواری که جز صید دلها •
- نمیی کرد بر مرکب کامرانی •
- درین آن سر و افسر شهر یاری •
- درین آن قد و قامت پهلوانی •
- بحسرت برفت از جهان کامگاری •
- که هیبت نابیندش چرخ نانی •

(۱) در سه نسخه بجای - تخت - (بخت) دیده شد •

- د زین موسم ارچه زمین سبز پوشد •
- سزد گر کند جامه را آسمانی •
- ترا باید ای گل بصد پاره کردن •
- کفون گر کشائی لب شادمانی •
- چه افتاد گوئی که گلبرگ رعنا •
- بخون شسته رخساره ارغوانی •
- جهان بی ثبات است تا بود دایم •
- چنین بوده آری سرائی ست فانی •

بحکم تعلق طبیعی و محبت جدلی که افراد انسانی را نسبت با اولاد و اسباط حاصل است و فرموده - اولادنا اکبارنا - علی قایله شرایف الصلوات و کرایم التحیات - ازان آگاهی بخشیده حضرت صاحب قران را از واقعه شاهزاده آزاده جان بجزوانی داده صبر و قرار از دیار خاطر بزگوار بیدمبار رخت بر بست و با کمال تمکن و وقار عیان اختیار از قبضه امطبار بیرون رفته از مسند سلطنت و جهاد اری برخاست و برسم تعزیت و سوگواری به نشست • • بیت •

• نشانده ز چشم آب و برفق خاک •

• همه جامه خسروی کرده چاک •

زبان حال دران مجال از حدت آهنگ حزن و ملال گاهی
فجواى این مقال سرود رود فوحه گزاری می ساخت •

• بیت •

- کای میوه باغ دل چنین مستعجل •
- چون افتادی ز شاخ اقبال بگل •
- گوئی که ز آفت سما هر تو زمین •
- ترسید و روان چو جان گرفت اندر دل •

و گاهی بضمون این موزون خون در درون عالی و درون
می انداخت •

• نظم •

- دردا که دل از حادثه غمناک افتاد •
- در دیده سیل بار خاشاک افتاد •
- نوباره باغ عمرم از شاخ امید •
- بی آنکه رسیده بود بر خاک افتاد •

• بیت •

و حقیقت آنکه •

- گرد زین ماتم نبودی روی خاک از گریه تو •
- خسرو سیارگان می کرد بوسه خاک راه •
- حرمت سلطان رعایت کرد یعنی کوسرست •
- ورنه برمی داشت از سر آسمان زرین کلاه •

صعوبت آن واقعه هائیه چون موجب تغییر حال بی همال شد
که عالم را بمنابه روح بود در مقتضیات طبیعت روزگار غدار
اثر کرد و در موسم ربیع بدیع آیین که نوجوانان اشجار و

(۱) در اکثر نسخ بجای - گرفت - (نهفت) است •

ریا حین در گلزار و بساتین حلهای سبز و ارغوانی بعزم
عشرت و شادمانی بتازۀ پوشیده بودند جهانیان در پلاس و
لباس سیاه و کبود رود از دیده زانده این سرود می سرودند *

• نظم •

- بگذر بباغ زین پس و بگذار لاله زار •
- زیرا که داغ بر دل باغست و لاله زار •
- مشکین بفضله بر سر زانو نهاده سر •
- با جامه کبود پریشان و سوگوار •
- گل پیره دریده و سنبل بریده موی •
- بلبل بنوحه ناله بر آورده زار زار •

امراء و اعیان و سایر لشکریان و اعوان از مرد و زن در آن شیون
سیاه برتن و پلاس و نمک برگردن خاک بر سر و سنگ در بر
و بستن از گاه و خاکستر فغان نوحه و زاری در بیت الاحزان
کیوان انداخته و از بس خوناب اشک دمام گاو زمین را
ماهی عفت شناور ساخته •

• نظم •

- مهان جهان جامه کردند چاک •
- بابر اندر آمد سرگرد و خاک •
- کشادند گردان سراسر کمر •
- هم از چشم نم دیده خون جگر •
- ز بس نالش زار و از بس جزع •

• بگردون برآمد خروشِ فزع •

و بتخصیص حرم شاهزاده معصوم مرحوم مغفور خالیکه

معصوم معجور • • نظم •

• همی ریخت خون و همی کند موی •

• سرش پر ز خاک و پراز آب روی •

• برآورده از جان فغان و خروش •

• زمان تا زمان زو همی رفت هوش •

• چنین است رسم سپنجی سرای •

• جهان جو فروش است گندم نمای •

• بگاهی ^(۱) منده دل بود زینهار •

• که آشوب زار بست ناپایدار •

• کسی را که پرورد عمری بجان •

• کند پای مالِ فنا ناگهان •

• ز دست اجل هیچ کس جان نبرد •

• ز مادر نژاد آنکه آخر نمود •

صاحب قران سرافراز دران مصیبت جگرسوز جان کداز

پاسوز اندرون و دل پر خون زبان همایون بگریه انا لله

و انا الیه راجعون بیاراست و فرمان داد که بعد از

اقامت مراسم تجهیز و تکفین شاهزاده با داد و دین تابوت

(۱) درد و نسخه بجای بگاهی - (نگاهی) است •

مشکون برحمت - حی لایموت - در صحفه نهادند و باد ویست
سوار مقدم ایشان الیاس خواجه شیخ علی بهادر و امیدو امان^(۱)
و دانه خواجه و دولت خواجه ایلچی بوفا و امت پسر مبشر
و ریسل و شیراول کوکلتاش و اردو شاه دواسپه روان ساخت
و فرمود که چون باونیکارسند ویسل و اردو شاه گوهر
دریای مغرت را صدف نو سازند و در تابوتی مجدد بمزار
بزرگوار قیدار پیغمبر - علی نبینا و علیه الصلوٰۃ و السلام - که در
ولایت سلطانیه واقع است برند و با مانت بسپارند تا بعد
از آن بسمرقند نقل کرده شود و دیگران با صحفه و تابوت
خالی سر بمسار استوار کرده دراونیک ثوقف نمایند و
بعد از توجه ایشان حضرت صاحب قران با غرق همایون
معاودت نمود و از مرغزار آق شهر کوچ کرده بسعادت و
اقبال روان شد و چون اهل اردوی کیهان پوی مجموع در
لباس سوگوار می بودند تا غایتی که بر اسپ خنک سواری
نمی کردند و هربامداد و شپسانگاه بر گویه و زاری و
فوحه گزاری مواظبت می نمودند پس از قطع چند مرحله
امراء و ارکان دولت زانو زده عرضه داشتند که مجموع سپاه
و تمام مردم درین راه کبود و سیاه پوشیده اند و تمامی این
حال مناسب ساحه اقبال بی انتقال نمی نماید رای

(۱) در چهار نسخه بجای - امان - (ایان) است •